

## فمینیسم و دین حسین هوشمند

یادداشت حاضر معطوف به نگاهی و نقد و نظری کوتاه به مسأله برابری جنسی - به عنوان مهمترین اصل و مدعای فمینیسم - و نسبت آن با آموزه‌ها و ارزش‌های دینی است. سه رویکرد متفاوت و متعارض در فلسفه سیاسی معاصر (عمدتاً در سنت انگلوامریکن) مورد بررسی قرار گرفته است. ضمن بحث درباره قوت و ضعف استدلال‌های دورویکرد متقدم از رویکرد سوم که سازگاری دین و برابری جنسی را علی‌الاصول امری ممکن و مطلوب می‌داند دفاع شده است. (ح.ه)

در ادبیات فلسفی معاصر، دورویکرد فمینیستی غالب و به کلی متمایز در زمینه چالش دین و برابری جنسی (gender equality) - برابری اخلاقی و حقوقی زن و مرد - به چشم می‌خورد: فمینیسم انسان‌گرای سکولار (secular humanist feminism) و فمینیسم سنت‌گرا (traditionalist feminism) رویکرد نخست - انسان‌گرایی سکولار - با نفی عقلانیت باورهای دینی تعارض بین دو مقوله مذکور را اساساً جدی تلقی نمی‌کند. از دیدگاه فمینیست‌های سکولار - که به افول یا زوال دین (religion decline of) یا دست کم به

شخصی شدن (privatization) آن باور دارند - ادیان، در طول تاریخ، به عنوان عاملی قدرتمند در به سیطره کشیدن زنان، نفی کرامت انسانی و نقض حقوق اساسی آنها عمل کرده‌اند و لذا بدیهی است که زنان از کنار گذاشتن دین از حوزه عمومی (سیاسی، اجتماعی) استقبال کنند.

بسیاری از فمینیست‌های سکولار که به بهسنت مارکسیسم تعلق خاطر دارند با تاثیر پذیرفتن از آرا و اندیشه‌های کارل مارکس در زمینه دین شناسی، عموماً موضع خصمانه‌ای نسبت به باورهای دینی دارند و اساساً هر نوع کارکرد مثبت دین در زندگی فردی و اجتماعی را انکار می‌کنند. در سنت لیبرالیسم نیز دیدگاه‌های بدبینانه و خصمانه نسبت به دین - فی‌المثل در آثار برتر اندراسل - فیلسوف تحلیلی نامدار قرن بیستم - مشهود است. اما در این سنت فکری، رفته رفته، رویکرد مبتنی بر ستیزه جویی آشکار با باورهای دینی، با رویکردی که گرایش به مغفول گذاردن دین دارد، جایگزین شده است. در کتاب‌ها و مقالات متعددی که امروزه در زمینه فلسفه سیاسی و اجتماعی با رویکردی فمینیستی به رشته تحریر در می‌آید مطلقاً اثری از دین نیست یا بندرت به آن توجه شده است. در حالی که در این نوع نوشتارها، مطالب بسیاری در باره‌ی اموری مانند محیط زیست و گیاه‌خواری که چه بسا با برابری جنسی و حقوق زنان ربط وثیقی ندارد مشاهده می‌شود.<sup>۱</sup>

با این وجود، پاره‌ای از مدافعان انسان‌گرائی سکولار به آزادی‌های دینی در چارچوب اصول و ارزش‌های سکولاریزم حرمت می‌گذارند. این دسته از مدافعان فمینیسم با پیروی از کانت، بر آن هستند که باورهای دینی باید در چهارچوب مرزهای عقل محض (pure reason) محدود شوند. برای مثال، سوزان اکین خصومتی با باورهای دینی نشان نمی‌دهد اما بر این امر تاکید می‌ورزد که دین و ارزش‌های دینی تا جاییکه از محدوده خرد سکولار فراتر نروند و در تضاد با هنجارهای لیبرالیسم قرار نگیرند، قابل تحمل و اعتنا هستند.<sup>۲</sup>

رویکرد دوم - فمینیسم سنت‌گرا - همچون انسان‌گرایان سکولار، چالش دین و

برابری جنسی را به جد نمی‌گیرد. فمینیست‌های سنت‌گرا بر این باورند که تعالیم و ارزش‌های اخلاقی -دینی هر جامعه‌ای مقبول‌ترین ملاک‌ها را برای تعیین حقوق زنان به دست می‌دهند. از این نقطه نظر، هنجارها و ارزش‌های اخلاقی که ریشه در فرهنگ بومی نداشته باشند همواره به دیده تردید نگریسته می‌شوند، و مهم‌تر آنکه به چالش طلبیدن باورهای سنتی دینی به هیچ وجه امر مطلوبی تلقی نمی‌شود. زیرا، به گمان سنت‌گرایان، مناقشه در باورهای دینی و نقد آنها، هویت اخلاقی جامعه‌ای که از دین نشأت می‌گیرد را مورد تهدید قرار خواهد داد. به بیان دیگر، با نقد آموزه‌های دینی، تعالیم و ارزش‌هایی را که در طی قرون متمادی هویت اخلاقی مردان و زنان را شکل داده و به زندگی آنها معنا بخشیده است، به مخاطره خواهد افتاد.<sup>۳</sup>

رویکرد مذکور با وجود اینکه دربرگیرنده پاره‌ای از نکات ارزشمند و قابل تامل است اما از نقص اساسی در مبانی رنج می‌برد؛ فمینیست‌های سنت‌گرا به نسبت‌گرایی فرهنگی (cultural relativism) گرایش دارند. به گمان آنها، اطلاق و تعمیم یک سلسله هنجارها و ارزش‌های اخلاقی خاص به جوامع و فرهنگ‌های گوناگون، امری ناممکن و نامطلوب است. به بیان دیگر، آنها کلیت و جهانشمولی (universality) هنجارهای اخلاقی را انکار می‌کنند. این رویکرد بر آنست که فضایل و هنجارهای اخلاقی برگرفته از فرهنگ‌های بومی در قیاس با هنجارهای اخلاقی جهانشمول به حال آنها سودمندتر هستند. بدین ترتیب، رویکرد فمینیستی سنت‌گرا با طرح مدعیات نسبت‌گرایانه خود، علاقه افراد و گروه‌های ضد فمینیستی در کشورهای رو به توسعه را به خود جلب کرده است. این دسته از افراد و گروه‌ها که به اصالت فرهنگ سنتی و بومی معتقد هستند، با هر صورتی از مدرنیته شدن به مقابله دست می‌زنند و بر این باورند که ارزش‌ها و هنجارهای نهفته در فرهنگ بومی شان ماهیتاً سازگار و متعارض با ارزش‌های اخلاقی مدرن‌اند. از این رو، آنها با دموکراسی و حقوق بشر به مثابه عناصر تحمیلی فرهنگ غربی، عمیقاً دشمنی می‌ورزند.

انتقاد از رویکرد فمینیستی سنت‌گرا، بدین معنی نیست که دیدگاه فمینیستی مبتنی بر

انسان‌گرایی سکولار (رویگرد اول) عاری از خطا و خلل است. در واقع این رویکرد نیز با اشکالات اساسی - خواه از حیث عملی و خواه از حیث نظری - مواجه است. از خطاهای بارز دیدگاه فمینیستی مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار این است که به دلیل غفلت از نقش مثبت و سازنده باورهای دینی، قادر نیست تا حمایت نیروهای فمینیستی نهفته در درون سنت‌های گوناگون دینی را به خود جلب کند. جریان‌های فمینیستی دین‌باور - که اکنون بطور فزاینده‌ای گسترش می‌یابند - بر این نکته تأکید می‌ورزند که صرفاً با استناد به عملکرد قرائت‌های حاکم و رسمی از دین که عمدتاً در جهت انکار یا تضییق حقوق زنان بوده است، نباید و نمی‌توان نقش پاره‌ای از قرائت‌های دینی - بعنوان یکی از موثرترین عوامل در جهت پیش‌برد عدالت، دفاع از حقوق انسان‌ها و الهام بخش اصلاحات اجتماعی را نادیده گرفت. بطور مثال، جنبش‌های اجتماعی علیه برده‌داری (abolitionism) در قرن نوزدهم و دفاع از حقوق و آزادی‌های برابر مدنی (به رهبری مارتین لوتر کینگ) در آمریکا و جنبش‌های بخش و ضد استعماری در هند به رهبری گاندی، ریشه در باورهای دینی دارند. همچنین پاره‌ای از فمینیست‌های مسلمان، مفهوم عدالت در اسلام که متضمن کرامت انسانی و برابری در منزلت مردان و زنان است را مبنای تئوریک استواری - به مثابه معیار اخلاقی جهانشمول - در جهت مبارزه برای احقاق حقوق خویش تلقی می‌کنند.<sup>۴</sup>

در واقع، فمینیست‌های سکولار با انکار واقعیت کثرت‌گرایی معقول که مهم‌ترین مشخصه جوامع مدرن است، با نادیده گرفتن کارکرد موثر و برانگیزاننده سمبل‌های مذهبی، و با باور به اینکه اگر آموزه‌های دینی با فلسفه اخلاقی لیبرالیسم مطابقت نداشته باشند باید کنار گذاشته شوند، باورها و ارزش‌های مقبول فمینیست‌های دین‌باور را مورد بی‌حرمتی قرار می‌دهند و از تایید و حمایت آنها محروم می‌مانند. بدین ترتیب، چنانکه در هند، ایران و کشورهای عربی مشاهده می‌شود فمینیست‌های سکولار از پیش‌برد ایده‌آل‌های برابری خواهانه خویش بازمانده‌اند و قادر به ایفای نقشی موثر و فراگیر نیستند.

برخلاف دو رویکرد پیشین یعنی انسان گرایی سکولار و سنت گرایی، در اینجا به دیدگاهی متفاوت و بدیل اشاره می‌کنم که هدف آن معطوف به آشتی دادن و سازگاری بخشیدن دین و برابری جنسی است.<sup>۵</sup> این رویکرد - که از لیبرالیسم سیاسی جان رالز (John Rawls) الهام می‌گیرد - به جای ستیزه جویی یا غفلت از آموزه‌های دینی، بر این باور است که دفاع از کرامت و حقوق زنان یا برابری جنسی، منحصر به نظام‌های اخلاقی - فلسفی سکولار نیست، بلکه پیروان سنت‌های دینی گوناگون، علی‌الاصول می‌توانند دلایل معقولی که معلول بازنندیشی در بنیان‌های دستگاه اعتقادی‌شان است را در تایید و دفاع از این حقوق ارائه نمایند.

سه اصل اساسی که رویکرد مذکور بر آنها مبتنی است را می‌توان به صورت زیر تقریر کرد:

۱- باور به ارزش ذاتی ادیان. این رویکرد، از نگاه ابزارانگاری (instrumentalism) به دین امتناع می‌ورزد و بر این باور است که ادیان در تحقق آرمان‌های انسانی نقشی حیاتی ایفا می‌کنند. کوشش برای فهم معنای غایی حیات - خواه بصورت جمعی و خواه مبتنی بر تجربه‌های شخصی - یکی از مهم‌ترین جنبه‌های زندگی آدمیان است و بدون شک، دین همواره یکی از غنی‌ترین منابع و عام‌ترین روش‌های نیل به چنین هدفی را در اختیار آدمیان نهاده است. از سوی دیگر، دین بعنوان یک دستگاه اخلاقی و معرفتی جامع، نقشی بنیادی در جنبه‌های گوناگون زندگی آدمیان مانند خلاقیت‌های هنری، تعهدات اخلاقی و کوشش‌های عقلانی دارد. و مهم‌تر آنکه دین به بقا و استمرار فرهنگی جوامع مختلف خدمت شایانی می‌کند. این رویکرد، اگرچه به ارزش‌های اخلاقی لیبرالیسم (مانند مدارا، عدالت و دموکراسی) عمیقاً ارجح می‌نهد، اما بر آن است که خصومت و یا غفلت از آموزه‌های معقول دینی موجب محرومیت آدمیان از غنی‌ترین منابع برای معنا بخشیدن به زندگی می‌گردد و از این رو، به تهی شدن یا دست کم نحیف شدن بنیادهای هنری، اخلاقی و معنوی می‌انجامد. بنابر این، نظام‌های سیاسی سکولار که هم‌میشان مصروف محو یا تضعیف باورها و ارزش‌های دینی و نفی اشکال و شیوه‌های دینی زندگی شده

است، خطای عظیمی را مرتکب می‌گردند.

۲- حرمت نهادن به آدمیان. این اصل مبتنی بر یکی از بنیادی‌ترین اصول فلسفه اخلاق مدرن، یعنی خودآیینی (autonomy) است. مطابق با این اصل - که فلسفه سیاسی لیبرالیسم کلاسیک از آن نشأت گرفته است - هر انسانی از حق آزادی‌های فردی بمنظور تحقق قابلیت‌های عقلانی و اخلاقی خویش برخوردار است. بدون شک، ارزش خودآیینی اخلاقی وابسته به این است که به گزینش خیر و نیکی بینجامد. در نظریه‌های دموکراسی غالباً اظهار می‌شود که از مهم‌ترین ملاک‌های مشروعیت نظام‌های سیاسی، تامین و تضمین حق خودآیینی یا حق آزادی وجدان (آزادی فکری و دینی) است. یک رژیم سیاسی مبتنی بر دموکراسی، نمی‌تواند حقوق اساسی شهروندان - فی‌المثل حق اندیشیدن و عمل کردن به باورهای اخلاقی و دینی (یا آزادی وجدان) - را از آنها سلب کند، البته تا جاییکه آزادی وجدان، مایه رنج و عذاب دیگران را فراهم نسازد (نظیر hate speech).

اگر اصل مذکور را صادق بدانیم، به نظر می‌رسد که دیدگاه فمینیستی مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار، به عنوان یک نظریه فلسفی موجه و قابل دفاع نخواهد بود. زیرا هنگامیکه ادعای خودآدمیان نمی‌تواند معنای غایی حیات را به شیوه‌های دلخواه خود - از جمله شیوه دینی - جستجو کنند، حتی اگر بر این باور باشیم که ما بر حقم و دیگران راه خطا می‌پویند، به آنان حرمت نهاده‌ایم و حق خودآیینی یا تعیین سرنوشت را برای آنها انکار کرده‌ایم. از این رو، فمینیست سکولار با نفی کثرت‌گرایی معقول در بنیادهای نظری اش در تضاد با اساسی‌ترین آموزه اخلاقی لیبرالیسم قرار می‌گیرد.

۳- کثرت و تنوع درونی ادیان. یکی از ویژگی‌های اساسی سنت‌های دینی، آمیختگی آنها از قرائت‌های متکثر و گوناگون است. وجود تنوع و تکثر و حتی تضاد و تعارض در ساختار درونی یک فرهنگ خاص، از اصول مفروض در مطالعات فرهنگی (cultural studies) است. این اصل در حوزه دین‌شناسی بطریق اولی صدق می‌کند. در تاریخ ادیان، هیچ سنت دینی که صرفاً بر محور مرجعیت واحدی تداوم یافته باشد پدید

نیامده است. سنت های دینی عمدتاً ترکیبی هستند از تنوع آیین ها و باورها و تکثر تفسیرها و قرائت ها از جمله قرائت های زنان از سنت دینی خود که به دلیل سلطه قرائت رسمی مورد غفلت واقع شده اند. ماهیت پویای (dynamic) سنت های دینی که از یک سو معلول بسط تئوریک آنها و از سوی دیگر محصول انطباق با مقتضیات عصری است، همواره قرائت ها و پاسخ های نوین را امکان پذیر می سازد. ارائه تفسیرهای عقلانی و عصری از آموزه های دینی می تواند زمینه های مناسبی را در جهت آشتی دادن آنها با هنجارهای اخلاقی مدرن - از جمله برابری جنسی - تدارک ببیند.

نادیده انگاشتن تنوع و تکثر قرائت های درون دینی موجب شده است تا فمینیست سکولار - که باورهای دینی را در تضاد با بسط یا بهبود حقوق زنان می داند - نهایتاً با فمینیست سنت گرا - که به انحصارطلبی دینی (exclusivism) گرایش دارد، همراه شده و عملاً در خدمت هدف واحدی قرار گیرند.

در مقابل، رویکرد سوم می کوشد تا با امتناع از محدود کردن تفسیر و توجیه برابری جنسی بر اساس سنت اخلاقی سکولار یا دینی خاص، از ایجاد موانع غیر ضروری برای پذیرش آن اجتناب ورزد. این امر به سنت های اخلاقی و دینی متفاوت و قیاس ناپذیر (incommensurable) و گذشته شده است تا هر کدام از آنها در پرتو ساختارهای پیچیده درونی شان و با توسل به روش های تفسیری و استدلالی گوناگون بتوانند مبانی مشترک جهت تصدیق کرامت و برابری زنان را با اصطلاحات و زبان خاص خود بیان کنند.

---

1- See for example, Diana Meyers, ed. *Feminist Social Thought: A Reader* (Routledge, 1997).

2- Susan Okin, *Is Multiculturalism Bad for Women?* eds. G. Cohen and M. Nussbaum (Princeton University Press, 1999).

3- See for example, Christian Sommers, *Who Stole Feminism?* (New York: Simon and Schuster, 1994).

4- See Amina Wadud, *Qur'an and Woman: Rereading the Sacred Text from a Woman's Perspective* (Oxford University Press, 1999).

5- See Martha C. Nussbaum, *Women and Human Development* (Cambridge University Press, 2000)